

حاضر است ، غافل از اینکه گذشته بایه حاضر است و آینده هم روی قوانین طبیعی خود میچرخد
جوانان عزیز ! باین چند سخن گوش کنید :

۱- عمده توجه مادر دوران جوانی بامور جنسی بود و برای جلب توجه زنها خواستار بی بندوباری آنها تحت عنوان « مساوات و آزادی » بودیم ، و میخواستیم که آنها بدون حجاب و برده در مناظر بیگانگان قدم بگذارند و در صفت مردان قرار بگیرند ، و ما بشدت از آنها دفاع میکردیم و خیال میکردیم که این افکار و عقاید از اعماق دل ما سرچشمه میگیرد !

بعد ، که ابرهای هوا و هوس از افق زندگی ما رخت بر بست و خورشید ثقل و تجربه طلوع نمود فهمیدیم که : سخت فریب خورده ایم و اینها همه خاطره های عالم جوانی است ، و در این مورد مصلحت اندیشی با خواسته های جوانی اشتباه شده و آزادی باین درجه برخلاف مصالح انسانی است ؛ آری اینها افکار جوانی است و برای جوان چیزی سنگین تر از حجابی که چهره بانوان را از چشم آنان پوشیده ، نیست .

۲- ما هم مانند شما به نرو ظهور و تازه ای خوشحال میشدیم و از هر چیز کهنه ای اظهار تنفر می نمودیم ، نه از جهت اینکه تازه و کهنه را سنجیده و بمزایای تازه هایی برده بودیم ، بلکه از این نظر که جوانی دنباله دوران کودکی است و کودک طبعاً تنوع را هر چه بیشتر می پسندد ؛ و زود خسته میشود .

۳- یکی از ماها که بزبان بیگانه آشنایی شد ، و چند کلمه از اصطلاحات خارجی فرا میگرفت بعدی شفته آن میشد که بزبان و تاریخ خود بیچشم حقارت نگاه می کرد و ملیت و قومیت خود را بیاد مسخره میگرفت .

پس از آنکه نور تجربه و تفکر در افق زندگی مادر خشید فهمیدیم که تندروی کرده ایم راه افراطی بوده ایم ؛ اکنون که ممتدل شده ایم ؛ اکنون که روح دقت و تعقل در وجود ما زنده شده است ؛ اکنون که سرد و گرم روزگار چشیده ایم عزت بانوان را خواستاریم ولی از نظر مصالح اجتماعی با می برد گری و آموزش آنها با مردان بیگانه سخت مغالیم .
اکنون میگوئیم : آن اندازه از مظاهر تمدن را که بایسرفت زندگی مناسب است باید اخذ کنیم ولی هیچگاه نباید تقلید کنیم ، و از مفاسد خانمانسوزی که بنام تمدن جلوه کرده است سخت بیزاریم .

علم و ادب فریبی هارادوست میداریم ولی هیچگاه بر مجال و تاریخ و ملیت و زبان خود بی نظر حقارت نگاه نمیکنیم .

جوانان ارجمند ! این نصیحت ها را از ما بپیران بشنوید و آراء و افکار ما را حقیر بشمارید ما خیر خواه شما هستیم ؛ ما همان بدندان دلسوزی هستیم که شمارا در آغوش خود بزرگ کرده ایم و همان استادان مهربانی هستیم که شمارا تربیت نموده ایم .

این راهم بدانید که امروز ما با هر طوفان و رفتار کنید ؛ فردا فرزندان شما باشما همانطور رفتار خواهند کرد ؛

علی دوانی

مفاخر مکتب امام

قرن ششم هجری

ابوالمکارم ابن زهره

عزالدین ابوالمکارم - حمزه بن علی بن زهره حسینی حلبی معروف به « سید ابوالمکارم ابن زهره » از فقهاء نامی و متکلمین مشهور این قرن و بزرگترین دانشمند شهر تاریخی و شیعیه نشین « حلب » بوده است ، ابن زهره در علم فقه اصول و کلام و نحو و عربیت مهارتی بسزا و تسلطی بکمال داشته و در این رشته ها تالیفات بسیار دارد که هر یک نماینده مقام شامخ علمی و معرفت احاطه کامل و جامعیت وی در قنون مختلفه اسلامی میباشد .

لیاکنان او

ابوالمکارم ابن زهره گذشته از شخصیت علمی و نبوغ ذاتی ؛ دارای نسبی عالی نیز هست . زیرا با نواسطه بامام ششم حضرت امام صادق (ع) می پیوندد ؛ بدین شرح : حمزه بن علی بن زهره بن علی بن محمد بن ابراهیم بن احمد بن محمد بن حسین بن اسحاق بن الامام الصادق (ع) اسحاق مردی پارسا و با فضیلت و محدث و فقیه و جلیل القدر بوده و روایات بسیاری از پدر عالیقدرش حضرت صادق (ع) نقل کرده و در نزد پدر بزرگوارش امام موسی کاظم (ع) محترم میزیست و مقام آنحضرت را بسیار بزرگ و گرامی میداشته است .

علت اقامت آنها در حلب این بوده که آمدن ده نواده اسحاق از مدینه کوچ کرده و در دهکده « حران » واقع در حومه حلب زحل اقامت میافکنند ، سپس فرزندش ابوسالم محمد مرتضی از حران بحلب منتقل میگردد و در آنجا بمصعب « نقابت » که در آن روز کار عبارت از ریاست و سرپرستی علویان بود و بشرفتر بن فرزند ان امیر المؤمنین (ع) تعلق میگرفت ، نائل میشود . و از آنروز اساس این خاندان بلند پایه در آنجا بپیزی میگردد و با گذشت زمان که ارزش واقعی آنان بر همگان آشکار میشود پیوسته منصب نقابت و ریاست علمی و دینی شیعه آن سامان با فرزندان این دودمان اختصاص مییابند و همواره مورد احترام و تجلیل عام مردم بوده اند

خاندان زهره

پیش از طلوع ابوالمکارم؛ این دو دمان اصیل را بنام «اسحاق» جد اغلای آنها اسحاقین می‌گفتند ولی بعدها ابوالمکارم و پندرش علی و سایر دانشمندان خاندانش را بنام «زهره» جد آنها «ابن زهره» و هم‌را «بنی زهره» نامیدند.

بطوریکه از نوشته‌های دانشمندان و مورخین شیعه و سنی استفاده می‌شود: از روزی که این دو دمان عظیم الشان در حلب توطن اختیار کردند، همواره امواج علم و فضل و دیانت آنان بمردم شیعه حلب و سایر نواحی آنجا میرسید و همه از نعم وجود آنها برخوردار بوده‌اند. بعلاوه دانشمندان بزرگ و قهای نامی و نوابغ عالیهی از میان آنها برخاسته و آثار علمی گرانبهای در تمام علوم اسلامی بیادگار گذاشته‌اند که باید بتالیف کثانی مفصل پرداخت تا بتوان شمه‌ای از خدمات ذقیمت علمی و زندگیانی پرافتخار آنان را نگاشت.

ابوالمحاسن زهره بن علی جد ابوالمکارم و علی بن زهره پدر ابوالمکارم و برادر وی ابوالقاسم عبدالله بن علی مؤلف کتاب «التجریده» در فقه و کتاب «القیة عن الحجج والادلة» و «تبيين» الحجة و کتب دیگر. و فرزند او محیی‌الدین محمد که برادرزاده ابوالمکارم و علامه‌ای بزرگ بوده مؤلف کتاب (الاربعین) در حقوق برادران دینی که شهید دوم (ره) نامه حضرت صادق علیه السلام بهنجاشی و او را از آن نقل می‌کند، و عموزاده ابوالمکارم علاء‌الدین ابوالحسن علی که علامه‌حلی (ره) اجازه کبیره بنام اجازه بنی زهره مندرجه در جلد بیست و پنجم بحار الانوار علامه مجلسی را برای او و فرزندش حسین و برادرش بدرالدین و دو پسرش احمد و حسن نوشته است و پسر عموی دیگر ابوالمکارم، احمد بن محمد بن حسن بن زهره استاد شهید اول و پسر عموی دیگر شاحمد بن قاسم بن زهره شاگرد شهید، و سایر افراد خاندان آنها، همه از قهای نامور و ادبای سخن‌گستر و مجتهدین سرشناس و بلند پایه شیعه و پیشوای مردم حلب بوده‌اند و هم مردان نامی و علمای بسیاری از محضر آنان بمقامات علمی و عملی نائل گشته‌اند کتاب از نتایج فکر عالی آنها بر جای مانده است.

مؤلفد و ضات الجنات می‌نویسد خاندان زهره خاندانی بزرگ و از بزرگترین خاندانهای علمی ما بوده و در دنیای تشیع کم‌نظیر و در عالم اسلام بعلم و فضیلت و کمال مشهورند.

ابوالمکارم و شخصیت او

چنانکه خوانندگان ملاحظه می‌کنند؛ در میان ابن خاندان بزرگ، نوابغ نامی بسیار بوده و هم‌را «ابن زهره» می‌گفته‌اند؛ ولی باین وصف آنچه مسلم است فرد اکمل آنها که از لحاظ نبوغ و شهرت بر دیگران پیشی داشته‌مانا سید بزرگوار «ابوالمکارم ابن زهره» قیه نام آور این دو دمان است که هم اکنون سطری از کتاب زندگیانی او مسطور می‌گردد

بطوریکه هر جاد عبارات قهباء و کتب علمی بطور مطلق «ابن زهره» گفته شود از همان متوجه او میگردد و فقط او بنظر می‌آید؛ و تا گفته معلوم است که این خود معرف شخصیت نافذ و نشانه جلالت قدر آن دانشمند عالی مقام است.

تحقیقات علمی و آراء فقهی ابوالمکارم در کتب مربوطه همواره مطرح انظار قهباء دانشمندان ما بوده و مورد تجزیه و تحلیل زیاد قرار گرفته هر کس در پیرامون نظریات او نظری ایراد داشته است چنانکه بر دانشمندان اهل فن پوشیده نیست.

قاضی نورالله در مجالس المؤمنین می‌نویسد: «بر ذروة فلك سیادت زهره ای لایح و از شیریه طیبه ولایت زهری فاتح، جامع مکارم اخلاق و طیب عراق و در مذهب امامیه مجتهدی علی الاطلاق بود...» و در روایات نوشته‌های از مفاخر قهباء و در ملکات فاضله و فداست نفس یگانه عصر بوده است.

ابوالمکارم در ماه رمضان سنه ۵۱۱ هجری دیده بدنیا گشود و بسال ۵۸۵ در سن هفتاد و چهار سالگی بجهان باقی شتافت و در حلب که زادگاهش بود مدفون گشت و تا کنون آرامگاهش مزراوشیعیان آن دیار است.

ابوالمکارم و ابن شهر آشوب

بطوریکه در شماره یکم سال دوم ضمن شرح حال فقیه عالی قدر ابن شهر آشوب ماژندزانی متوفی بسال ۵۸۸ نوشتم. وی در اواخر عمر طولانی خود در شهر حلب اقامت داشته و در همانجا نیز زندگیانی را وداع گفته است، اما درست معلوم نیست که ابن شهر آشوب در زمان حیات ابوالمکارم در حلب بوده یا بعد از در گذشت او بدانجا شتافته است.

ظاهر امر نشان میدهد که سفر ابن شهر آشوب بحلب و توقف وی در آن شهر بعد از رحلت ابوالمکارم بوده و گرنه بعید بنظر می‌رسد که با بودن ابوالمکارم در حلب، وی توانسته باشد چنان کسب اهمیت کند که بمقام پیشوای مردم آنجا نائل گردد. مخصوصاً که ابوالمکارم گذشته از مقام فقهی و علمیش سرآمد رجال و دانشمندان خاندان بزرگ خود بوده که خاندان شیعه و بر جمعیت حلب بشمار می‌آمده‌اند. بنظر اینجانب ریاست ابن شهر آشوب در حلب و شهرتی که در آنجا کسب نموده بعد از رحلت ابوالمکارم و فقط مربوط به سه سال اضافی بوده که ابن شهر آشوب بعد از ابوالمکارم در جهان زیسته است. و هم ممکن است که اصولاً امر گ ابوالمکارم موجب شده باشد که ابن شهر آشوب آهنگ حلب کرده و شیعیان هم مقدم او را که شیخ طایفه بوده، بعد از ابوالمکارم گرامی داشته او را بر ریاست خود برگزیده باشند.

ابوالمکارم و ابن ادریس

ابوالمکارم باقیه مشهور ابن ادریس حلی مؤلف کتاب «سرازمه» متوفی بسال ۵۹۸ نیز همعصر بوده باین فرق که ابن ادریس حضوراً و کتاباً از ابوالمکارم استفاده نموده و از وی اجازه گرفته است.

در روضات الجنات مینویسد: «صاحب ریاض العلماء در اجازه روایت ابن ادریس از ابوالمکارم تردید داشته است. شاید نظری بکتاب «مزارعه» سرازمه بوده که نوشته است: «یکی از علمای متأخر ما در کتابش نوشته: هر کسی بذرا او باشد زکوة بر او واجب است. گوینده این مطلب سیدعلوی ابوالمکارم ابن زهره حلیی (زه) بود.

من او را دیدم و باهم مکاتبه داشتیم. آنچه وی (ابوالمکارم) در تصنیفش اشتباه کرده بود بوی اطلاع دادم، ولی باعذر غیر واضح از قبول آن سر باز زد و نشان داد که برای او مشکل است این ادعای مرا بپذیرد! ...»

سپس مؤلف روضات مینویسد: «این سخنان ابن ادریس اگر بیونته شاگردی و روایت عیان آنها را محکم تر نکند؛ منتفی نمیسازد، چه این شیوه گاهی میان علمای گذشته هم معمول بوده. علیهذا بهیچوجه با اجازه داشتن ابن ادریس از ابوالمکارم منافات ندارد. سخنان تندی که ابن ادریس درباره جدش شیخ الطائفة (شیخ طوسی) در کتاب «سرازمه» گفته بیش از اینهاست که در باره ابوالمکارم گفته است.»

بعلاوه در شرح حال حصصی (شماره ۵ سال دوم) اشاره کردیم و بخواست خدا در شرح حال خود وی خواهیم گفت که تمیزات ابن ادریس نسبت بعلمای برخلاف سایر فقها و دانشمندان گاهی خوش آیند نبوده؛ او مردی نابغه و سریع الانتقال بوده و همین جهت در روحیه او اثر کرده و موجب شده که سایر فقهاء همعصر خود حتی مفاخر گذشته ما را بادیده سطحی بنگردد در این راه میان جد او استاد و دوست خود فرق نگذارد و بهمین جهت بسیاری از دانشمندان ما که بعد از او آمده اند با اعتراف به مقام علم و فضل و تحقیق و نبوغ وی با شیوه او را در این خصوص مورد انتقاد قرار داده اند.

موقعیت ابوالمکارم در حلب

محدث نوری در خانه مستدرك وسائل از مجالس المؤمنین نقل میکند که ابن کثیر شامی در تاریخ خود نوشته است چون صلاح الدین ایوبی (قهرمان جنگهای صلیبی و فاتح معروف مسلمانین) از کار معسر فراغت یافت و از اوضاع آنجا مطمئن حاصل کرد، متوجه فتح بلاد شام شد و از جمله بحلب آمد و در بیرون حلب تیر و پیاده کرد. والی حلب از این موضوع مضطرب شده مردم شهر را

جمع نمود و نسبت بآنها مهر بانی بسیار کرد و از آنها استمداد نمود. مردم شهر اطاعت کردند. شیعیان هم اظهار مراقبت نمودند ولی مشروط باینکه سلطان حلب خواسته های مذهبی آنها را بدین شرح انجام دهد:

- ۱- مسجد جامع شرقی حلب را که مسجد بزرگان بود در اختیار آنها بگذارند - ۲ -
- در اذان حی علی خیر العمل بگویند - ۳ - در جلو جنازه های خود اسامی دوازده امام را بگویند - ۴ - بر مردگان خود پنج تکبیر بگویند - ۵ - عقد نکاح آنان فقط بدست ابوالمکارم ابن زهره باشد.

شاه و مردم هم تمام شروط آنها را بپذیرفتند و از آن روز مسجد جامع حلب بدانها تعلق گرفت و در آنجا و سایر شهرستانها در اذان حی علی خیر العمل گفته شد ...»

بعد از نقل این مطلب محدث نوری میگوید تولد ابوالمکارم ۵۱۱ و آمدن صلاح الدین بنقل مجالس المؤمنین از تاریخ این کثیر سال ۵۰۷ یعنی چهار سال پیش از اینکه ابوالمکارم متولد شود، بوده است؛ و بدینگونه شرح مسطور را مردود دانسته و تعجب میکند که چگونه قاضی نوره الله متوجه این تناقض نشده است!

و میگوید عجب تر اینکه صاحب روضات تولد سید را از نظام الاقوال نفرشی بسال ۵۱۱ آورده و بعد بی فاصله عبارت این کثیر را نقل کرده است بدون اینکه متوجه تناقض آن شود.

محدث نوری در پایان مینویسد: «بهر جهت دور نیست که اشتباه از ابن کثیر باشد یعنی آن ابن زهره که مردم حلب خواستند عقد نکاح بدو اگذار شود؛ پدر ابوالمکارم بوده نه خود وی!»

تعجب در این است که محدث نوری خود چگونه متوجه تناقض این مطلب نشده و آنرا اشتباهی از ابن کثیر دانسته است. نگارنده موقعیکه مطلب مستدرك را از نظر گذرانیدم بخوبی متوجه شدم که ماجرای لشکر کشی صلاح الدین ایوبی باریاست ابوالمکارم در حلب کاملاً موافقت دارد و مربوط بسال ۵۰۷ نیست. چه بر اثر مطالعات جنگهای صلیبی میدانستم که توقف صلاح الدین در کشور سوریه و از جمله حلب در سنوات نزدیک به (۵۷۰) بوده است.

سپس که بتاریخ ابن کثیر شامی «البدایة و النهایة» مراجعه نمودم، دیدم ابن کثیر ماجرای مزبور را در وقایع سال ۵۷۰ نوشته نه ۵۰۷ که قاضی نوره الله در مجالس المؤمنین نقل کرده است. پس بطور حتم نسخه قاضی نوره الله مغلوب بوده و ۵۷۰ یا ۵۷۱ ضبط کرده است.

بنابر این ایراد محدث نوری بر قاضی نورالله و مؤلف روضات که: متوجه این تناقض نشده‌اند، برخوردی هم وارد است. زیرا اگر ایشان بتاريخ این کتیر مراجعه مینمودند محتاج بتوجیه‌ی بود نمیکردند.

تالیفات ابوالمکارم

این کتابها که در علوم مختلفه و فنون گوناگون نوشته شده از تالیفات نیز ابوالمکارم میباشد: قیس الانوار فی نصره العشرة الاخیار، اللکت در نحو، مقالات در رد منجمین، رساله ای در اینکه چرا خدا را «جبار» میگویند؛ رد بر اشکالات فلاسفه، رساله در حسن و قبح رد بر اشاعره؛ منع قیاس در دین، رساله در مباح بودن نکاح متعه، رساله در حرام بودن ققاع (آبجو)؛ پاسخ بر مشهایی که از شهرهای بغداد و نصیبین و حمص و غیره رسیده بود. معروفترین و مهمترین اثر ابوالمکارم کتاب «غنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع» است که تا کنون مورد توجه مجتهدین بزرگ ماست و مطالب آن در کتب فقهی مطرح بحث و نظر است. این کتاب بزرگ مشتمل بر مباحث دو علم اصول و فقه استدلالی است و از بهترین تصنیفات وی بشمار میرود.

استادان و شاگردان وی

ابوالمکارم در خدمت استادان بسیار یکسب علم پرداخته و هم دانشمندی بزرگ از محضرش برخاسته‌اند که ذیلا بچند تن از آنان اشاره میشود: سید کبیر ابو منصور محمد بن حسن نقاش، فقیه نامی شیخ ابوعلی طوسی، عالم بزرگ حسن بن حسن معروف به ابن حاجب حلبی، دانشمند متبحر حسین بن طاهر صفیری و سید بزرگوار علی بن زهره حسینی بدرش از استادان وی میباشد. و نیز نایف فقیه ابن ادیس حلبی، دانشمند مشهور شاذان بن جبرئیل قمی، شیخ بزرگوار محمد بن جعفر مشهدی مؤلف کتاب «مزار» از جمله شاگردان اویند.



در اجتماع چه میگذرد؟

حکومت خرافات!

- ✱ دنیا کی آخر میشود؟
- ✱ طشت‌های رسوائی از بام افتاد.
- ✱ نفوذ خرافات در ملل غرب.
- ✱ فرنگی‌مآبهای خرافی‌ما
- ✱ سرچشمه خرافات کجاست؟
- ✱ دنیا کی آخر میشود!؟

این سؤالی بود که چندی پیش جمعی با اضطراب و نگرانی از یکدیگر میکردند و سرچشمه آن‌همان بود که همه شنیدیم یکی از منجم‌های اروپائی پیش بینی فرموده بود که سلامتی! روز ۲۳ تیرماه امسال دنیا آخر میشود و صحراها و دریاها و کوهها و بیابانها بهم میریزند و جزقلم «مون بلان» همه دنیا زیر و رو میشود.

این‌ها از اروپا - یعنی زادگاه تمدن کنونی - بلند شد و در مدت کوتاهی عده قابل توجهی از اروپائیان آنرا لیک گفتند و جمعی از ساکنین ماوراء دریاها که منطقه غلیان و جوشش تمدن فعلی محسوب میشود؛ با آنها همصدا شدند، دسته اول بقله‌های کوه آلپ دسته دوم به پناهگاههای زیر زمینی شتافتند.

عده‌ای از این ساده لوحها بانشر عوزاری از یکدیگر التماس دعاداشتند و برای بازگشت عمر دنیا اشکها ریختند، جمعی از کارگران اروپائی دست از کار کشیده و میل داشتند قبل از انقضاء دنیا لاف‌های نفس راحتی بکشند تا بتوانند مرگرا بانشاط بیشتری استقبال کنند؛ شنیده شد بعضی هم کهراضی بدیدن مرگ عزیزان و دوستان خود نشده بودند قبل از وقوع این حادثه هولناک خودکشی کردند!